

## مضمون‌سازی با برخی احجار کریمه در شعر شاعران سبک آذربایجانی

ابوالقاسم رادفر\*

اصغر اسمعیلی تازه‌کندی\*\*

### چکیده

یکی از ویژگی‌ها و اختصاصات مهم شعری سبک شاعران آذربایجانی و اران کاربرد اصطلاحات و مضامین علمی و کمک‌گرفتن از آن‌ها برای مضمون‌سازی است؛ چنان‌که بیشترین مضامین و اصطلاحات علمی، مانند نجوم، طب، گیاه‌شناسی، داروشناسی، در آثار شاعران این سبک دیده می‌شود. در این مقاله، اصطلاحات، تشبیهات، استعارات و مضامین ساخته‌شده با برخی احجار کریمه (شامل الماس، پیروزه، در، عقیق، لعل، و یاقوت) بررسی شده و مسائل علمی و ادبی مطرح‌شده درباره این احجار کریمه در دیوان‌های خاقانی شروانی، فلکی شروانی، ذوالفقار شروانی، مجیرالدین بیلقانی و آثار نظامی گنجوی تحلیل شده و با کتب علمی کانی‌شناسی قدیم، از جمله *تنسوخ‌نامه ایلخانی* و آثاری از این دست، تطبیق داده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** مضمون‌سازی، اصطلاحات، احجار کریمه، سبک آذربایجانی.

### مقدمه

از ویژگی‌های مهم و شاخص سبک شاعران آذربایجان در قرن ششم، توجه به اصطلاحات

\* استاد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی agradfar@yahoo.com

\*\* دکترای زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

tesmaeli2006@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۴

علمی و مضمون‌سازی با آنهاست، طوری که این ویژگی در شعر شاعرانی چون خاقانی و نظامی به اوج رسیده و در شعر دیگر شاعران، از جمله فلکی شروانی، مجیرالدین بیلقانی و ذوالفقار شروانی، نیز دیده می‌شود. علومی چون نجوم، ریاضیات، پزشکی، موسیقی، و کانی‌شناسی در شعر این شاعران مضمون‌آفرین شده‌اند. علم جواهرشناسی از دیگر علوم است که در قرن ششم رشد چشمگیری داشت؛ چنان‌که در این قرن، محمد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری کتاب ارزشمندی به نام *جواهرنامه نظامی* تألیف کرد که منبع بسیاری از کتاب‌های پس از خود در این زمینه، از جمله *تنسوخ‌نامه ایلیخانی* خواجه نصیرالدین طوسی، شد (افشار، ۱۳۵۰: ۱۲). با توجه به این‌که جوهری نیشابوری و پدرش هر دو گوهری بودند، او توانست بسیاری از جزئیات مربوط به جواهرات و سنگ‌های مختلف را، در اثر خود، با تفصیل بیاورد. مطالب این کتاب در این مقاله محل رجوع بوده است.

در این نوشتار، سعی بر آن بوده تا ویژگی‌های احجار کریمه براساس برخی کتب علمی قدیم مربوط به کانی‌شناسی، مانند *تنسوخ‌نامه ایلیخانی* و *جواهرنامه نظامی*، و برخی کتب دیگر بررسی و با یکدیگر تطبیق داده شوند.

یکی از علوم رایج قرن ششم علم کانی‌شناسی و شناخت احجار کریمه بود که شاعران خواص طبّی، شیمیایی، ظاهری و، در مواردی، خرافی کانی‌ها و احجار را دست‌مایه مضامین شعری خود می‌ساختند. برخی از مضمون‌سازی‌ها با مطالب کتب علمی عصر، مانند *تنسوخ‌نامه ایلیخانی* از خواجه نصیرالدین طوسی، *جامع‌العلوم فخر رازی* و *جواهرنامه‌ها* مطابقت دارند و این نکته گواه اطلاع و آگاهی شاعران سده ششم و شاعران سبک آذربایجانی از این علم است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که خاقانی بیشترین اطلاع را از این علم در آثار خود منعکس کرده است و دیگر شاعران این سبک نیز مواردی از آن را در آثار خود آورده‌اند.

به‌طور کلی، آگاهی‌های این شاعران را درباره کانی‌شناسی و شناخت احجار کریمه می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱. اطلاعات خرافی که مبنای علمی ندارند؛ از جمله نحوه به‌دست‌آوردن الماس که نظامی داستان آن را در *اسکندرنامه* آورده و شگفت آن‌که در برخی کتب علمی مانند *تنسوخ‌نامه*، *نفایس‌الفنون*، *عجایب‌المخلوقات*، و *عرایس‌الجواهر و نفایس‌الاطیاب* نیز تکرار شده است یا نحوه تکوین در.

۲. خواص ظاهری احجار کریمه از رنگ و شکل آن‌ها که نشان‌دهنده اطلاع شاعران از

آن‌هاست. شاعران، در تشبیهات و استعارات خود از خواص ظاهری احجار، به‌ویژه رنگ آن‌ها، بیشترین بهره را گرفته‌اند.

در جدول زیر تشبیهات آفریده‌شده با احجار کریمه به‌اختصار آمده است:

وجه شبه	مشبّه به	مشبّه	وجه شبه	مشبّه به	مشبّه
رنگ	شفق	عقیق	رنگ آبگون آن	اشک	الماس
رنگ	خورشید	لعل	برندگی	تعغ	الماس
رنگ	خون	لعل	رنگ شفاف آن	شبنم	الماس
رنگ	اشک	لعل	رنگ شفاف آن	قطره باران	الماس
رنگ	شراب	لعل	رنگ	آسمان	پیروزه
رنگ	لب	لعل	ارزشمندی آن	اشعار و سخنان نغز	درّ
-	-	-	سفیدی و شکل	دندان	درّ
رنگ	اشک	یاقوت	رنگ	باده	عقیق
رنگ	لب	یاقوت	رنگ	خون	عقیق
رنگ	رخ زرد	زر	رنگ	چشم خون‌نشسته	عقیق
رنگ	لب	عقیق	رنگ	می	زر گداخته

۳. برخی اطلاعات علمی دقیق که اکنون هم تأیید می‌شود، از جمله پایداری یاقوت خالص در آتش به‌علت این‌که در جوف آن هوایی وجود ندارد و اگر هوا باشد شکاف برمی‌دارد و می‌ترکد. کتب علمی آن زمان، از جمله جامع‌العلوم/فخررازی، و کتب جدید، مانند کانی‌شناسی در ایران قدیم از مهدی زاوش، این مسئله را تأیید می‌کنند.

۴. برخی اطلاعات و آگاهی‌ها که فقط کتب علمی اعصار قدیم آن‌ها را تأیید می‌کنند، از جمله خاصیت دفع وبا با یاقوت که در مخزن/لادویه از حکیم‌باشی آمده است.

۵. آگاهی درباره جغرافیای کانی‌شناسی که تقریباً دقیق است و مشخص می‌کند که هریک از احجار کریمه متعلق به کدام نقطه جغرافیایی است و آن را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: پیروزه نیشابور (بواسحاقی)، درّ عدن، عقیق یمن، و لعل بدخشان.

۶. برخی خواص طبّی نیز برای این جواهرات ذکر شده؛ از جمله این‌که مروارید در ساختن برخی مفرّح‌ها و معجون‌ها به‌کار می‌رفته است:

تا هست درست گنج کان‌هاست چون خرد شود دوی جان‌هاست

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۴: ۲۷)

یا زر را مفرّح سودا دانسته‌اند:

که سودا را مفرّح زر بود زر مفرّح خود به زر گردد میسر

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

## استعارات

استعارات ساخته‌شده با احجار کریمه در سبک آذربایجانی:

جامع	مستعار منه	مستعار
شکل	چشم	درّ
شکل	شبیم	درّ
شکل	ستاره	درّ
رنگ	می	درّ (مرجان سرخ)
شکل و شفافیت	قطره باران	درّ

در این مقاله، مضامین ساخته‌شده با احجار کریمه، از جمله الماس، درّ، فیروزه، عقیق، و یاقوت بررسی می‌شود.

**الماس:** از جمله سنگ‌های قیمتی که برخی خواص طبیی مانند ایمن‌بودن دارنده آن از صاعقه، آسودگی مصرف‌کننده آن از عسرالبول، طبیعت سرد و خشک و آسان‌کننده وضع حمل برای زن دشوارزا برای آن ذکر کرده‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۶۹).

درباره پیدایش الماس در *اسکندرنامه*ی نظامی قصه‌ای به این شرح آمده:

وقتی اسکندر به سرزمینی می‌رسد که سنگ‌های تیز آن سم‌های چهارپایان را زخمی می‌کند و زمانی که شمشیر را به آن سنگ می‌زند، شمشیر نیز می‌شکند و برای این‌که راه را از آن سنگ‌ها خالی کند، به لشکریان می‌گوید که این سنگ‌ها قیمتی‌اند و با این سخن، راه را هموار می‌کند و، در مرحله‌ای دیگر، چون درمی‌یابد که در آن وادی الماس فراوان است، گوسفندانی را می‌کشد و گوشت‌های آن‌ها را تکه‌تکه روی سنگ‌ها می‌ریزد و وقتی عقاب‌ها برای بردن گوشت‌ها به آن‌جا می‌آیند، گوشت‌ها به سنگ‌های الماس می‌چسبند، عقاب‌ها الماس‌ها را با خود می‌برند و در گوشه‌ای گوشت‌ها را می‌خورند و سنگ‌های الماس باقی می‌ماند و سپاهیان آن‌ها را جمع می‌کردند (نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۵).

ابوالقاسم رادفر و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی ۲۹

این نظر همچنین در کتاب‌هایی مانند *جواهرنامه نظامی* (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۴۲)، *تنسوخ‌نامه ایلیخانی و عرایس الجواهر و نفایس الاطایب* (کاشانی، ۱۳۴۵: ۸۰-۸۱) و برخی کتب دیگر کانی‌شناسی قدیم تکرار شده است.

لعل را با الماس می‌سفتند و آبگینه (شیشه) را هم مانند امروز با الماس می‌بریدند:

به دولت داشتند اندیشه را پاس      نشاید لعل سفتن جز به الماس

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۱۴)

چو آن ازدها در بلیناس دید      ره آبگینه بر الماس دید

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۲۴۳)

از دیگر خواص الماس که در کتب جواهر به آن اشاره شده این است که الماس را جز به سرب نتوان شکست (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۹). نظامی و خاقانی هر دو به این مسئله اشاره کرده‌اند: خاقانی مغلوب شدن خود در برابر افراد نادان را، در هنگام جدل، با موازنه به شکسته شدن الماس به وسیله سرب، تشبیه کرده است:

خاقانی را اگر سفیهی      هنگام جدل سخن فرویست

این هم ز عجایب خواص است      کالماس به زخم سرب بشکست

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۷۵۳)

بیارام و تندی رها کن ز دست      که الماس از ارزین باید شکست

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۹۳)

به هر جوهری ساختندش خراش      به ارزین برخاست از وی تراش

چو شه دید کو سنگ را آس کرد      ز برّندگی نامش الماس کرد

(همان: ۱۹۲)

از خاصیت‌های طبی الماس یکی هم آن است که از آن برای سفید کردن دندان‌ها استفاده می‌کردند (دشتکی، ۱۳۸۵: ۴/ ۲۲۱؛ شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۹) و شاید نظامی، علاوه بر تشبیه دندان سفید به الماس، به این نکته هم نظر داشته است.

## تشبیهات

الف) در شعر شاعران، به خاصیت برّندگی الماس، توجه بیشتری شده و به سبب

همین خاصیت، اضافه تشبیهی «الماس تیغ» یا استعاره‌هایی که الماس مستعارمنه شمشیر شده، فراوان‌اند:

ذوالفقار آن کس که با الماس تیغ طبع او در هنر زبید اگر ذکر بلارک نشنوی  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۵۲۲)

ب) «الماس مژه» نیز به سبب تیزی مژه و شباهت ظاهری آن به تیغ مورد نظر بوده است:

به الماس مژه یاقوت می‌سفت ز حال خویشتن با کوه می‌گفت  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۳۸)

مژه در نخفتن چو الماس دار به بیداری آفاق را پاس دار  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

ج) اضافه تشبیهی «الماس زبان»

تیغ ز الماس زبان ساختم هر که پس آمد، سرش انداختم  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۳۷)

د) الماس به عنوان مشبیه برای «شبنم» آورده شده است:

چمن ز خردۀ الماس می‌کند بستر هوا ز خردۀ کافور می‌کند مسلک  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۲۹۹)

## استعارات

الف) الماس استعاره از شمشیر

وزان آتش که الماسش فرزند عدو، گر آهنین باشد، بسوزد  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۶)

ب) نفوذ کلام و قاطعیت سخن باعث شده که استعاره از «سخنان نغز» و در مواردی «زبان برآ» شود:

زین همه الماس که بگداختم گزلکی از بهر ملک ساختم  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۱۷۸)

ج) «الماس دندان» استعاره از «سپید دندان»

چو من زنگی آنکه که خندان بود سیه‌شیری الماس دندان بود

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

د) همچنین الماس استعاره از قطره‌های باران شده است:

عوض ژاله اگر تیر زند هست هوا بدل قطره گر الماس دهد ابر مطیر

(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۲۶۷)

## اصطلاحات

الف) «الماس آبگون» و «الماس زرد»

الماس به رنگ‌های سفید و زرد دیده می‌شود که نظامی با اصطلاح الماس آبگون به رنگ سفید آن اشاره کرده و «آبگون» را الماس بد و الماس زرد را «نیکو» دانسته است؛ چنان‌که در *جوهرنامه نظامی* نیز این نظر تأیید می‌شود:

و حکاکان عراق بهترین الماس، الماس زرد را نهند (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

شه الماس‌ها را به هم گرد کرد بدش آبگون بود و نیکوش زرد

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۹۴)

ب) «الماس به‌سوی جگر فرستادن»

الماس استعاره از «اشک» است و چون در قدیم منبع اشک را جگر می‌دانستند، خاقانی خطاب به معشوق گفته که اشک خود را فروخور و اشک نریز:

الماس و زهر بر سر مژگان چه داشتی این سوی دل روان کن و آن زی جگر

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۵۵۹)

ج) «الماس بر عقیق داشتن» کنایه از «لب‌گزیدن»

وزین پس بر عقیق الماس می‌داشت زمرّد را به افعی پاس می‌داشت

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۱۴۴)

د) «الماس شکستن در پیرامون چیزی» به‌معنای کنایه «مواظبت کردن از آن» آمده است:

شویش همه روزه داشتی پاس پیرامن آن شکستی الماس

(نظامی گنجهای، ۱۳۷۴: ۱۲۷)

**فیروزه:** یکی دیگر از سنگ‌های قیمتی که بیشتر از معادن نیشابور استخراج می‌شد و شاعران سبک آذربایجانی خواص زیر را برای آن برشمرده‌اند:

۱. رنگ فیروزه برحسب هوا تغییر می‌کند؛ اگر هوا صاف باشد، صاف و اگر گرفته باشد، تیره می‌شود (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۷۹). در کتب دیگر این سنگ را مانند دل مردم دانسته‌اند، از نظر تغییر و از حالی به حالی گشتن (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۹؛ جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۴) و خاقانی به «بر یک صفت نپاییدن» فیروزه اشاره می‌کند:

پیروزه‌وار یک‌دم بر یک صفت نپایی تا چند خس پذیری آخر نه کهربایی

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۸۰۵)

۲. هر که آن را با خود داشته باشد بر دشمن پیروز می‌شود و پادشاهان با خود دارند و به همین سبب به آن «حجرالغلبه» یا «حجرالجاه» هم گفته‌اند:

انگشتی جم نپذیرد شکست از آنک پیروزه دروغ برآورد عبهرش

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۲۶)

شاه را شد ز عالم‌افروزی جامه پیروزه‌گون ز پیروزی

(نظامی گنجهای، ۱۳۷۶: ۲۳۵)

۳. ابواسحاقی، ازهری، سلیمانی، زرهونی، آسمانگون، کفتاری، و سفید زردفام از انواع فیروزه‌اند که در ابیات به ابواسحاقی اشاره شده که بهترین نوع فیروزه است: «و بهتر او آن است که از معدن ابواسحاقی بود ...» که مشهورترین و معروف‌ترین و فیروزه آن قیمتی‌ترین و رنگین‌ترین فیروزه است (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۲۲؛ جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۸).

به پیروزه بوسحاقیش داد سخن بین که با بوسحاقان فتاد

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۸: ۲۵۳)

در: از گوهرهای آلی که در جوف نوعی حیوان دریایی به نام صدف که دو قطعه غشای آهکی محکم دارد تکوین می‌یابد (ذکاء، ۱۳۵۶: ۹۲). در عربی آن را «لؤلؤ» می‌نامند و یکی از گوهرهایی است که در ایران، از قدیم شناخته شده بود و در ادب فارسی هم اشارات



متعدد به آن مؤید این نظر است. در فارسی «در» و «مروارید» هر دو به کار رفته‌اند. در کاربرد طبّی هم دارد و بیت:

تا هست درست گنج کان‌هاست چون خرد شود دوی جان‌هاست

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۰: ۲۵)

اشاره به این نکته دارد که تا مروارید درست و صحیح و سالم است، همچون گنجی در دل صدف‌ها جای دارد و ارزش جواهراتی دارد و وقتی که خرد و ریزه‌ریزه شود، در مفرّح‌ها به کار می‌رود و داروی امراض روانی است (نظامی گنجهای، ۱۳۶۳: ۴۲۶).

در باور قدما، قطره بارانی که به داخل صدف می‌افتاد در را تشکیل می‌داد، اما اکنون معلوم شده که مروارید بر اثر مبارزه نوعی حلزون درمقابل مواد خارجی ساخته می‌شود و چنانچه حلزون در مناطقی از دریا واقع باشد که آب آن آهک بیشتری داشته باشد، امکان ایجاد مروارید بیشتر است (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۳۰).

به پیش لفظ گهربار او خجیل گردد صدف که قطره همی در شاهوار کند

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۸)

آب صدف گرچه فراوان بود در ز یکی قطره باران بود

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۰: ۱۵۰)

## اصطلاحات

شاعران سبک آذربایجانی ترکیباتی از این واژه ساخته‌اند که در این جا به آن‌ها اشاره و با کتب علمی تطبیق می‌شود:

**الف) در خطرناک:** در گران‌قیمت، مروارید گران‌مایه

نبینی وقت سفتن مرد حکاک به شاگردان دهد در خطرناک

(نظامی گنجهای، ۱۳۷۸: ۳۱)

این بیت اشاره به این نکته دارد که شاگرد حکاک، چون از قدر و قیمت مروارید اطلاع ندارد، با جرئت و جسارت بیشتری به سوراخ کردن آن می‌پردازد، درحالی که خود حکاک و جوهری این کار را نمی‌تواند انجام دهد.

ب) **در خوشاب:** در بیضا در سفیدی است که برآق‌تر و پرآب‌تر و بهتر از درهای دیگر است و به آن «در خوشاب» هم می‌گویند و اگر سفیدی او به رنگ شیر باشد، آن را «شیرفام» هم می‌گویند (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۱).

ز زهر فقر طلب نوش‌دارو از پی آن      که آب ناخوش دریاست جای در خوشاب  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۴)

ج) **در و آب ناخوش:** مطابق پژوهش‌های علمی، بهترین مرواریدها در دریای شور به‌دست می‌آید (ذکاء، ۱۳۵۶: ۹۳). مجیرالدین بیلقانی و خاقانی هم به این نکته اشاره کرده‌اند. مجیرالدین، با اشاره به این که آب شور دریا در بیضا پرورش می‌دهد، موازنه‌ای می‌سازد و می‌گوید تندی و تلخی فقر هم سالک را به نوش‌داروی هدایت رهنمون می‌شود:

با این همه امید به بهبود توان داشت      کان قطره تلخ است که شد لؤلؤ خوشاب  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۵۶)

د) **در به خوشاب کس شستن:** کنایه از «از او بهره‌بردن». خوشاب در اصطلاح علم کیمیا، آبی بوده که در آن مروارید را می‌شستند نظیر «تیزآب» (نظامی گنج‌های، ۱۳۶۳: ۴۲۱). نظامی به این نکته اشاره کرده است:

دری به خوشاب کس نشستم      شوریدن کار کس نجستم  
(نظامی گنج‌های، ۱۳۷۴: ۲۸)

ه) **در دری:** کنایه از سخنان و اشعار نغز و لطیف، خاقانی قلم خود را درپاش و خود را همچون جوهری‌ای می‌داند که سخنان و اشعار لطیف خود را همچون در می‌پراکند:

راوی ز درهای دری دلال و دل‌ها مشتری      خاقانی اینک جوهری، درهای بیضا ریخته  
در دری را از قلم در رشته جان کرده ضم      پس باز بگشاده ز هم بر شاه والا ریخته  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۳۷۸)

و) **در عدن:** بهترین مرواریدها را از خلیج فارس به‌دست می‌آوردند؛ غیر از خلیج فارس از دو نقطه دیگر نیز مروارید صید می‌شد: یکی تحت‌الریح نزدیک خلیج بنگاله و دیگری از دهلک در بحر احمر در نزدیکی عدن (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۳۳). که این نوع دوم، همان در عدن است:

ابوالقاسم رادفر و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی ۳۵

بحرُ تردامن و کان خشک‌لب است از چه از آن که حدیثش حسد گوهر و ذُرّ عدن است  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰)

نوک سرِ کلک او قبله در عدن خاک سم اسب او کعبه مشک تشار  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۱۸۴)

(ز) درّ مکنون: مروارید پنهان قیمتی و اعلا

مجیرالدین آسمان را همانند درجی تصور کرده که درّ مکنون (استعاره از باران) در آن نهفته شده و نزدیک است که باران بیارد.

طارم زر بین که درج ذُرّ مکنون کرده‌اند طاق ازرق بین که جفت گنج قارون کرده‌اند  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۶۴)

ذوالفقار شروانی نیز در این بیت آورده که اگر معشوق دندان‌های چون جواهر منظوم خود را پشت لب لعل نشان دهد، من اشک چون لؤلؤ مکنون از دیده جزع‌گون نثار خواهم کرد:

ز لعل اگر بنماید جواهر منظوم مرا ز جزع بیارد لآلی مکنون  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۴۴۱)

(ح) درّ منظوم: به علت چیده‌شدن مرواریدها در کنار یکدیگر، اصطلاح «درّ منظوم» ساخته شده است؛ مجیرالدین در این بیت موجودات را به درّ تشبیه کرده که جز با امر الهی «منظوم» نمی‌شوند.

به خدایی که ذُرّ موجودات جز به امرش نمی‌شود منظوم  
که بماندم چو قالبی بی‌روح تا ز دیدار تو شدم محروم  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۲۰)

(ط) درّ یتیم: به مروارید درشتی اطلاق می‌شد که تنها در صدف باشد و این نوع بهترین درّ است از حیث مقدار که یک مثقال و یا بیشتر است و جفت او یافت نمی‌شود (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۳). مروارید بی‌همتا و کمیاب. به درّ یتیم «درّ تنها» هم گفته‌اند:

بسی نماند که بر سر کشد نوالش دست هر آنچ درّ یتیم است مادر کان را  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۲۷)

ای دُرّ یتیم و چون یتیمان افتاده بر آستان مادر  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۸۸۷)

کان پری‌پیکران هفت اقلیم داشت در درج خود چو دُرّ یتیم  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۶: ۱۴۳)

**ی) لعل بر لؤلؤی خوشاب طلی شدن:** خورشید سرخروی ستارگان لؤلؤگون را پوشاندن.

دگر روزینه کز صبح جهانتاب طلی شد لعل بر لؤلؤی خوشاب  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

**ک) دُرّ به دینار دادن:** ستاره را دادن و درمقابل آن خورشید را گرفتن. نظامی در این بیت با تشبیه ستارگان به دُرّ و خورشید به «دینار»، اشاره می‌کند که وقتی صبح شد، عروس عدن (ماه) ستارگان را داد و درمقابل آن خورشید را گرفت.

که چون صبح را شاه چین بار داد عروس عدن دُرّ به دینار داد  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۹۸)

**ل) مروارید تر در پنبه خشک:** از آن‌جاکه مروارید را برای اصلاح تغییر لون در پنبه نگهداری می‌کردند، در این‌جا کنایه از «نهایت مراقبت و مواظبت برای بهبود» است؛ در این‌باره در *جواهرنامه نظامی* آمده: «و گفته‌اند که مروارید که زرد و یا سیاه شده باشد، خواهند که اصلاح آن کنند، مروارید را در میان پنبه نهند و در میان کافور رباحی مغرّق کنند» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۷۷) و پس از آن، در روغن قرار می‌دهند و پس، بر آتش می‌گیرند تا روغن از آن خارج شود و نگاه می‌کنند اگر رنگش به اصل برگشته باشد، دوباره همان عمل را تکرار می‌کنند. نظامی در توصیف پرورش پرویز در کودکی چنین سروده:

گرفته در حریرش دایه چون مشک چو مروارید تر در پنبه خشک  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۴۰)

**م) مروارید زرد:** مرواریدی که درو اندک زردی باشد، از بهترین مرواریدهاست (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۱). آن را «تینا» یا «تینی» (گاهی) هم می‌گویند که به زردی می‌زند. به نظر ابوریحان، گذشت روزگار رنگ مروارید را تغییر نمی‌دهد (زاوش، ۱۳۷۵:

۱۳۱). ولی نظامی برخلاف این نظر بر آن است پس از مدتی رنگ مروارید تغییر می‌کند و نیاز به اصلاح دارد:

درنگ روزگار و گونه‌گرد کند رخسار مروارید را زرد

(نظامی گنجهای، ۱۳۷۸: ۴۴۵)

ن) در ناسفته: در گذشته مرواریدهای درشت را سوراخ می‌کردند تا همچون آویزه‌ای از گردن بیاویزند، اما مرواریدهای کوچک‌تر را که امکان سوراخ کردن آن‌ها نبود، می‌ساییدند و در مصارف دارویی به‌کار می‌بردند که در بیت زیر به این نکته اشاره شده:

کی شدی این سنگ مفرح‌گزای گر نشدی ڈرشکن و لعل‌سای

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۰: ۲۰)

### تشبیهات

در شاهوار: دانه مروارید درشت سفید آب‌دار و برآق را شاهوار و همچنین (نجم و عیون) می‌گفتند (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۲۸)، که به سخنان و نکته‌های نغز تشبیه شده است:

به گوش ما بدل ناله‌های غمزدگان حدیث و نکته چون ڈر شاهوار رسد

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۶۷)

کز پی رسته لؤلؤ سخنانش گه سمع می دهد گوش صدف عقد لآلی برطیل

(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۳۴۱)

### تشبیه «دندان» به درّ

آن رخ رخشان و زلف عنبرافشان نگر و آن لب و دندان چون لؤلؤ و مرجانش نگر

(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۳۶)

ز لعل و ز در گردن و گوش پر لب از لعل کانی و دندان ز در

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۸: ۲۷۹)

همچو دریای پر از مرجان و در هر صبحدم هم ز لاله هم ز ژاله بوستان آراسته

(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۶۸)

سیرابی سبزه‌های نوخیز از لؤلؤ تر زمردانگیز

(نظامی گنجهای، ۱۳۷۴: ۵۸)

### تشبیه «می» به درّ شب‌افروز

خوش عطسه روز است می  
ریحان نوروز است می  
درّ شب‌افروز است می  
ز آن درّ شبستان تازه کن  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۴۵۳)

### درّ لفظ: اضافه تشبیهی «لفظ» به درّ

ز رشک رفعت اجلال و درّ الفاظت  
هزاربار فلک کوب خورده واختر کوس  
کم گوی و گزیده‌گوی چون درّ  
کز اندک تو جهان شود پر  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۲۷۹)  
(نظامی گنجهای، ۱۳۷۴: ۶۶۴)

### استعارات

دندان: فلکی شروانی صحنه نمایان شدن دندان‌های معشوق هنگام خنده و گرفتن دستش  
جلو لب را این گونه به تصویر کشیده است:

با من چو بخندید خوش آن درّ خوشاب  
برخنده ز شرم دست را کرد نقاب  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۱۰۶)

### اشک

دران اندوه می پیچید چون مار  
فشاند از جزع‌ها لؤلؤی شهوار  
(نظامی گنجهای، ۱۳۷۸: ۶۴)

### چشم

دو مرواریدش از مینا بریدند  
به جای رشته در سوزن کشیدند  
(همان: ۱۰۸)  
شب‌نم: نظامی قرار گرفتن قطره‌های شب‌نم بر چمن‌ها را چون قرارگیری لؤلؤ بر زمرد دانسته است:  
همچو دریای پر از مرجان و در هر صبحدم  
هم ز لاله هم ز ژاله بوستان آراسته  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۶۸)  
از لؤلؤ تر زمردانگیر  
سیرابی سبزه‌های نوخیز  
(نظامی گنجهای، ۱۳۷۴: ۵۸)

**ستاره:** ذوالفقار شروانی اضافه تشبیهی «لؤلؤ انجم» را به‌کار برده و خطاب به ممدوح خود گفته که «ستاره لؤلؤگون» در آرزوی دستیابی به درگاه بلند تو از آسمان فیروزه‌ای حرکت کرد تا به‌سوی درگاهت برسد:

زارزوی خاک درگاه رفیعت شد روان لؤلؤ انجم ز جزع گنبد فیروزه‌فام  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۳۶۲)

نظامی نیز با اضافه تشبیهی «علاقه در» شب را آذین‌کننده گوش و ذقن زمان با گردن‌آویزهایی از مروارید ساخته‌شده (ستارگان) می‌داند:

چون کرد شب از علاقه در گوش و ذقن زمانه را پر  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۴: ۱۵۰)

**قطره‌های باران:** فلکی دست بخشنده ممدوح را به ابر دربار (باران‌ریز) تشبیه کرده:  
چو بحر طبع تو بخشنده گوهر منظوم چو ابر دست تو بارنده لؤلؤ منشور  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۳۴)

«در ناسفته» استعاره از «دختران بکر» شده است:

ناسفته ذری و در همی سفت چون خود همه بیت بکر می‌گفت  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۴: ۵۷)

**زر:** از کانی‌های گران‌بها از افلاک منسوب به آفتاب است (معین، ۱۳۸۵: ۶۵). قدما معتقد بودند که آفتاب در ایجاد و تکوین زر نقش اساسی دارد؛ چنان‌که در *تنسوخ‌نامه ایلیخانی* آمده:  
تکون زر در معادن چنان باشد که هرگاه که شعاعات آفتاب در بعضی از زمین تأثیر کند، به‌سبب اثر حرارت آن در تجاویف زمین، بخاری و دخانی متولد شود و میان ایشان ازدواجی و ترکیبی افتد و اجزای آن، متشابه بود. آن جوهر که حاصل شد، یا با عیاری یا غیر آن، نضجی کامل یابد یا بدو آن ماده در غایت رقت و صفا بود. قدرت ازلی صورت زری اعطا کند و او را حدوث جوهر زر از این وجه باشد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۱۳).

خاقانی نیز در بیت زیر، با اشاره به این نکته، آورده که اگر آفتاب خاک را به زر تبدیل می‌کند، بخت ممدوح از خاک آفتاب ایجاد می‌کند:

آفتاب از ز خاک زر سازد بختش از خاک آفتاب کند  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۸۵۳)

و در مواردی آفتاب به زر تشبیه شده است:

صبح نهد طرف زر بر کمر آسمان      آب کند دانه هضم در جگر آسیاب

(همان: ۴۸)

امتحان اصالت زر در قدیم به دو صورت بوده است:

۱. امتحان زر با آتش: اگر زر را در آتش اندازند، رنگ آن تغییری نمی‌کند و، در خالص‌سازی با آتش، از حجم آن کاسته نمی‌شود و خاقانی و نظامی به این نکته اشاره کرده:

زری که به آتشت شناسند      مُشکی که به سیرت آزمایند

(همان: ۸۶۶)

گر دغلی، باش بر آتش حلال      ور زر و یاقوتی، از آتش منال

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۱۵۳)

۲. امتحان زر با سنگ محک

شاعران هستند لیکن آهن از زر خلاص      هم پدید آید چو سنگ امتحان آمد پدید

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۹۷)

زر را در ساختن مفرّح‌ها به‌کار می‌برند و از دیگر کاربردهای طَبّی آن دافع سوداست، چنان‌که اگر زر را موصول کنند و در مفرّحات به‌کار دارند، سودا را دفع می‌کند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۱۲)، و نظامی اشاره می‌کند با این‌که زر مفرّح سوداست، اما خود مفرّح نیز از زر به‌دست می‌آید:

که سودا را مفرّح زر بود، زر      مفرّح خود به زر گردد میسر

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

همچنین، از زر در ترکیب مفرّح‌ها و معجون‌ها استفاده می‌کنند و «اگر زر خالص با خود دارند، به خاصیت تفریح‌کنند و دل را قوت دهد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۱۳-۲۱۴).

در گوهر می‌زر است و یاقوت      تریاک مزاج گوهران را

یاقوت و زرش مفرّح آمد      جان‌داروی درد غم‌بران را

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۳۲)



در *عرایس الجواهر و نفایس الاطایب*، دربارهٔ تخلیص زر چنین آمده است:

چون جوهری دیگر نقره یا مس یا قلعی یا اسرب و آهن یا از مرکبات سفید روی و غیر آن با وی آمیخته باشد و خواهند که زر را از او جدا کنند، فراگیرند یک جزو نمک خوش و دو جزو آجر پخته سرخ و چهار جزو گل سفید و هریک را جدا خرد بسایند و باز جملهٔ اجزا برهم آمیزند و در خنوری از سفال نهند و زر سبیکه را کفشیرمال کنند تا در اجزای زر، تخلخل پدید آید و پختهٔ آن خالص‌تر گردد. و در تنور خلاص سه شبانه‌روز آتش می‌کنند تا خالص و پاک شود و بر درجهٔ طلای رسد و از آن دارو باز نقره به خالص کنند، هرچند صورت خاکی گشته باشد، آن را به صنعت احیا کنند و اگر جوهری دیگر باشد آتش آن را نیست کرده باشد و هیچ به حاصل نیاید (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۰۸-۳۰۹).

و خاقانی نیز به این عمل خالص‌سازی اشاره کرده که به‌وسیلهٔ آتش صورت می‌گرفت:

به رنگ خویش کنندت بدان نینینی آن      که زر به صحبت سیماب سیم‌گونه شود  
وگر چنان‌که ز سیماب زر سپید شده‌ست      بین در آتش تا سرخ رخ چگونه شود

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۸۶۲)

## اصطلاحات

شاعران سبک آذربایجانی به مضمون‌سازی با زر پرداخته‌اند و اصطلاحات زیر را ساخته‌اند:

**آبله خورده بودن روی زر:** اشاره است به وجود خلل و فرج بر روی آن (زاوش، ۱۳۷۵: ۲۵۱).

نکنم زر طلب که طالب زر      همچو زرّ نثار پی‌سپهر است  
عاقبت هر که سرفراخت به‌زر      سرنگون همچو سکه زخم‌خور است  
روی عقل از هوای زر همه را      آبله خورده همچو روی زر است

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۶۴)

**زر از نقره کردن:** کنایه از کار محال کردن (نظامی گنج‌ای، ۱۳۸۸: ۳۲۹):

زر از نقره کردن، عقیق از بلور      رسانیدن میوه باشد به زور

(همان: ۳۸۶)

**زر جعفری:** زر خالص منسوب به جعفر برمکی که وی، دستور ضرب سکه از آن را داد و سال‌های درازی در زمان هارون‌الرشید ریاست دارالضرب‌ها را در دست داشته و ذکر

نام او بر سکه، شاید به‌همین علت باشد و هارون ریاست دارالضرب را به وی داده و بر سکه‌های بغداد و ری نام او را نقش کرده بود و جعفر به‌نیابت از هارون، وظیفه نظارت مستقیم بر عیار سکه‌ها را به‌عهده داشت (سجادی، ۱۳۸۵: ۱۴۸). در آثار تاریخی از چهار سکه یاد شده که به نام جعفر بن یحیی برمکی ضرب شده است (همان: ۱۴۸-۱۴۹).

یک خانه دارم از زر رکنی و جعفری زآن‌کس که رکن خانه دین خواند جعفرش  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۲۰).

**زر ده‌پنجی:** سکه زر ناسره که ده دیناری آن، پنج دینار طلا دارد و در خالص‌سازی با آتش، پنج‌دهم آن ازبین می‌رود.

بر من آن شد که در سخن‌سنجی ده‌دهی زر دهم، نه ده‌پنجی  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۶: ۲۰)

**زر ده‌دهی:** سکه زر خالص و سره (نظامی گنجه‌ای، ۱۳۶۳: ۳۹۱). از نظر جوهری نیشابوری زر خالص آن است که هرقدر آن را به خالص (خالص کردن) ببرند، بیش از حق آتشی از آن کم نمی‌شود و در خراسان این نوع زر را «زر طلا و در ماوراءالنهر زر ده‌دهی» گویند (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۰۴). نظامی، با کامل‌عیاردانستن خود در سخن‌پردازی، عیار سخن خود را ده‌دهی می‌نامد:

بر من آن شد که در سخن‌سنجی ده‌دهی زر دهم، نه ده‌پنجی  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۶: ۲۰)

**زر رکنی:** سکه طلای منسوب به رکن‌الدوله دیلمی (معین، ۱۳۸۵: ذیل «مدخل»).

یک خانه دارم از زر رکنی و جعفری زآن‌کس که رکن خانه دین خواند جعفرش  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۲۰)

**زر شش‌سری:** زر خالص تمام‌عیار، اشرفی مسدس شکل. در کتب کانی‌شناسی اشکال برخی احجار کریمه از جمله لعل را به‌صورت «لعل مربع» و «لعل مسدس» و «مثن» آورده‌اند و از این رو، می‌توان «زر شش‌سری» را هم «زر مسدس» شکل دانست. مجیرالدین بیلقانی، در بیت زیر اشاره می‌کند که فلک آبروی مخالفان را برد و آنان مانند زر مسدس هم‌نشین گروهی از انسان‌های ناپاک انسان‌صورت بدسیرت شده‌اند:

سکه‌شان برد آسمان تا همچو زر شش‌سری همدم جوقی همه مردار مردم‌پیکرند  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۳)

**زر طلّی:** زر خالص، نظامی در بیت زیر ستارگان را ساخته‌شده از نقره خالص و آفتاب را نیز از زر خالص می‌داند و اصطلاح «سیم ناب» را برای توصیف ستارگان و «زر طلّی» را برای خورشید آورده است:

چرخ ستاره زده بر سیم ناب      زر طلّی از ورق آفتاب

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۶۸)

**زر مغربی:** زر خالص (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۱۳). مجیرالدین در توصیف شب‌زنده‌داران عارف آورده که آنان مانند آفتاب تاجی از زر خالص بر سر بسته‌اند:

نیم‌شب‌خیزان مشرق را ز زرّ مغربی      آفتاب‌آسا بعینه بر سر افسر بسته‌اند

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۶۷)

**زر و مازندران:** از اشارات شاعران، از جمله نظامی، معلوم می‌شود که در آن زمان مازندران معدن زر داشته است:

سیاهی به مازندران برده مشک      بدل کرده با شوشه زرّ خشک

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۳۰۳)

زر خشک: زر خالص

سیاهی به مازندران برده مشک      بدل کرده با شوشه زرّ خشک

(همان)

## تشبیهات

**تشبیه رخ زرد به زر:** مجیرالدین در بیت زیر اشاره می‌کند که معشوق وقتی که دید تهی دست شده‌ام، تا زمانی که از رخ زرد خود برایم زر فراهم نکرد، چهره از نقاب نمود:

دید که شد تنگ‌دست بر سر کویس مجیر      رخ نمود از نقاب تا ز رخس زر نساخت

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۰۵)

**زر می:** اضافه تشبیهی «می» به «زر».

از سیم صراحی و زر می      دستارچه ساز دلبران را

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۳۱)

## استعاره

زر بگداخته: استعاره از می.

بیا ساقی، آن زر بگداخته که گوگرد سرخ است از ساخته

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۸: ۳۵۱)

**عقیق:** از جمله سنگ‌های نیمه‌قیمتی که از گذشته، بین مردم شناخته شده بود و در ابیات بر این نکته تأکید شده که تابش خورشید بر روی سنگ‌ها، آن‌ها را به عقیق تبدیل می‌کند، خاقانی با استفاده از این نکته آورده که تابش خورشید بر سنگ‌ها، آن‌ها را به عقیق تبدیل نمی‌کند؛ زیرا دل سنگین یار در پرتو عشق من عقیق نشد، بلکه چشم من از گریه به سرخی گرایید و عقیق شد.

دروغ است آن کجا گویند کز سنگ فروغ خور عقیق اندر یمن ساخت  
دل یارست سنگین پس چه معنی که عشق او عقیق از چشم من ساخت

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۵۷۴)

برخی از مهم‌ترین نکات مطرح‌شده از دیدگاه شاعران سبک آذربایجانی دربارهٔ عقیق در این جا آورده می‌شود:

## اصطلاحات

**عقیق از بلور کردن:** یعنی سرخ کردن بلور در علم کیمیا. تفلیسی دربارهٔ سرخ کردن بلور می‌نویسد:

بستاند مغنيسا ده بهر و زاگ سه بهر و شنگرف یک بهر و شادنه نیم بهر ... جمله را خرد بکوبد و لختی نمک با وی بیامیزد ... و از بامداد تا نیم‌روز بر آتش وی را رها کند. پس از آتش بیرون آرد که سرخ و پاکیزه کرده بود (تفلیسی، ۱۳۳۶: ۵ / ۳۲۹).

زر از نقره کردن، عقیق از بلور رسانیدن میوه باشد به زور

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۸: ۳۸۶)

## تشبیهات

تشبیهات به‌کاررفته با «عقیق» در سبک آذربایجانی به قرار زیر است:

**خون:** سم خونین بادپایان به عقیق تشبیه شده است:

ابوالقاسم رادفر و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی ۴۵

سم بادپایان ز خون چون عقیق شده تا نمد زین به خون در غریق  
(همان: ۴۷۵)

### عقیق اشک: اضافه تشبیهی

کیمیای جان نثار آورد بر درگاه شاه با عقیق اشک و زرّ چهره و ذرّ ثنا  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۲)

**باده:** مجیرالدین بیلقانی با تشبیه تفضیل می‌گوید باده‌ای طلب‌کن که آبروی عقیق را در سرخی برده است:

زان باده طلب که هست با او ناموس عقیق برشکسته  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۲۷)

**چشم:** نظامی چشم را در رنگ چون عقیق دانسته است:

مژه چون سنان، چشم‌ها چون عقیق ز خرطوم تا دم در آهن غریق  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

### استعارات

استعارات به‌کار رفته با «عقیق» در شعر شاعران سبک آذربایجانی، به قرار زیر است:  
**لب:** ذوالفقار شروانی، خطاب به معشوق خود آورده که درج عقیق (لبان سرخ) تو در خود، لؤلؤها (دندان‌هایت) را جای داده و چشمان من در حسرت آن لب و دندان از لعل مذاب (اشک) پر شده است:

تو را ز لعل پر از لؤلؤست درج عقیق مرا ز جزع پرگوهرست لعل مذاب  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۶۱)

وانگهی برقع از قمر برداشت مهر خشک از عقیق تر برداشت  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۶: ۲۱۲)

**ماه:** نظامی در توصیف غروب خورشید آورده که وقتی شب، گردن‌آویز آفتاب را درم شکست، شفق ماه را همچون عقیقی در انگشت خود جای داد:

چو شب عقد خورشید درم شکست عقیقی در آمد شفق را به دست  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۳)

**لعل:** دربارهٔ پدید آمدن لعل در تنسوخ نامهٔ ایلیخانی آمده است که سبب ظهورش آن بوده که در قصبهٔ بدخشان، زلزله‌ای عظیم شد و آن کوه‌ها شکافته شد و لعل از میان (آن) سنگ‌ها ظاهر شد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۷۰):

کاس لعل ارغوان و طاس یاقوتین چرخ در چمن کوه بدخش و کان طیسون ساخته  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۶۵)

ز عکس روی آن خورشید رخشان ز لعل آن سنگ‌ها شد چون بدخشان  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۴۹)

اعتقاد قدما بر این بوده که از تابش خورشید بر سنگ‌ها، لعل پدید می‌آید:  
لعل در کان، خاک بر سر کرد تا یاقوت تو پردهٔ ظلمت ز پیش آب حیوان برگرفت  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۱۴)

همچنین لعل، خاصیت کهربایی دارد:  
آمد از کاه‌ریا خصم تو را لعل‌نمای اشک خونین که بود از نفس سرد جلید  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۱۹۰)

## اصطلاحات

اصطلاحات ساخته‌شده با «لعل» در آثار شاعران سبک آذربایجانی به شرح زیر است:  
**لعل سپید:** کنایه از هرچیز نایاب، چون لعل سفید وجود ندارد:  
نه گوگرد سرخی، نه لعل سپید که جوینده باشد ز تو ناممید  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۳۳)

**لعل پیکانی:** در منابع علمی قدیم دیده نشد، ولی نوعی از فیروزه به نام «فیروزهٔ پیکانی» وجود داشته و در این مورد آمده است:

بهترین او (فیروزه) نیشابوری بود و ابواسحاقی بهتر از همه باشد، بعضی ازهری را بر ابواسحاقی تقدیم نهند و بعضی پیکانی را که طولانی و تیز بود بهتر دانند (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

ابوالقاسم رادفر و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی ۴۷

احتمال می‌رود فیروزه پیکانی با «لعل پیکانی» در نظر شاعران خلط شده باشد، یا این که منظور همان فیروزه طویل و تیز باشد.

شود ز خون یلان در دهان تیر خدنگ  
به شکل صورت پیکان چو لعل پیکانی  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۰۰)

به خون ساده ماند اشک و خاک سوده دارد رخ  
مگر رخ لعل پیکان است و اشکم لعل پیکانی  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۴۱۱)

**لعل سیاوشی:** در بین انواع لعل، از «لعل سیاوشی» نامی به میان نیامده و به قرینه «خون سیاوشان» در مصرع دوم، می‌توان آن را «لعل سرخ» معنی کرد:

گوهر آبگینه را لعل سیاوشی مخوان  
زانکه مرا به شبهه آن خون سیاوشان کند  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۱۰۹)

**لعل رمانی:** از انواع لعل که شبیه دانه‌های انار است.

گوهر شب‌تاب گردد ماه در جوف صدف  
لعل رمانی شود خورشید در اجزای کان  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۴۱۷)

همیشه تا نبود در جهان کون و فساد  
عقیق پاره بزمتم چو لعل رمانی  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۰۱)

**لعل پیازی:** منسوب به پیازک، پیازک نام دهی بوده نزدیک بدخشان که معدن لعل داشته است. صاحب *عرایس الجواهر* می‌نویسد: جماعتی گمان برده‌اند آن را به لون پیاز سرخ، نسبت می‌کنند و آن نسبتی و تشبیهی است. رنگ آن را سرخ کم‌رنگ نوشته و به این ترتیب، احتمال می‌رود پیازکی همان لعل معروف بدخشان باشد (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۱۷).  
در *جامع‌العلوم* درمورد این نوع لعل آمده:

بهترین همه (لعل‌ها) سرخ است که او را پیازکی گویند (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۲۱).

دریای گندنا رنگ از تیغ شاه گلگون  
لعل پیازی از خون یک یک پیشیز والش  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

**لعل آتشی:** یکی از انواع لعل بوده است (جوهرنامه، ۱۳۸۵: ۱۲ / ۲۸۰).

تو دهی و تو آری از دل سنگ      آتش لعل و لعل آتش‌رنگ  
(نظامی گنج‌ای، ۱۳۷۶: ۴)

لاله ز خون جگر در تپش آفتاب      سوخته‌دامن شده، لعل قبای آمده  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۷۵۷)

### تشبیهات

لعل در سبک آذربایجانی به موارد زیر تشبیه شده است:

خورشید: نظامی قرارگیری خورشید لعل‌گون بر آسمان آبی را این‌گونه توصیف کرده است:

دگر روزینه کز صبح جهانتاب      طلی شد لعل بر لؤلؤی خوشاب  
(نظامی گنج‌ای، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

اشک: فلکی سرشک خونین خود را به دانه لعل تشبیه کرده است:

نیست شب کز سرشک خونینم      دانه لعل در کنارم نیست  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۲۴)

### شراب

از مدح شاه و جام می لعل چاره نیست      تا پای بست گردش این جام خانه‌ایم  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳۳)

بیا ساقی آن لعل پالوده را      بیاور، بشوی این غم‌آلوده را  
فروزنده لعلی که ریحان باغ      ز قندیل او برفروزد چراغ  
(نظامی گنج‌ای، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

### لب

لعل لب او ز پشت دست پرتاب      می‌تافت چو از جام بلورین می ناب  
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۱۰۶)

یاقوت: از احجار کریمه که انواع سرخ و اغبر و زرد و سفید دارد و بهترین انواع آن سرخ بهرمانی است؛ یعنی آن‌که به رنگ معصفر باشد و بعد از آن رمانی که همچون دانه انار باشد و بعضی گفته‌اند که رمانی بهتر باشد (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۴-۳۳۵).



خواص طبّی یاقوت: از خواص یاقوت آن است که آن را دافع وبا دانسته‌اند. اگر آن را در دهان بگذارند، قوّت دل می‌دهد و غم و اندوه می‌برد و تشنگی را می‌نشانند. در بحرالجواهر آمده: «... و هو فی التفریح بجد اذا اخذ فی الفم یفرح و امن من الوباء...» (حکیم‌باشی، ۱۲۸۸: ذیل «ی»): «... آن مفرّح قوی است اگر در دهان گذاشته شود و از وبا ایمن می‌کند. خاقانی به این نکته این‌گونه اشاره کرده است:

کان یاقوت و پس آن‌گاه وبا ممکن نیست شرح خاصیت آن کان به خراسان یابم  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۹۸)

نظامی، در توصیف زیبایی لیلی، آمیزه لب و دندان (یاقوت و مروارید) یار را «مفرّحی» برای سودازدگان دانسته است:

سر و زلفی ز ناز و دلبری پر لب و دندانی از یاقوت و از دُر  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۸: ۵۲)

از آن یاقوت و آن دُر شکرخند مفرّح ساخته سودایی چند

ویژگی‌های ظاهری: یاقوت سرخ و زرد از انواع یاقوت‌اند که در اشعار به آن‌ها اشاره شده و دشتکی نیز در *جوهرنامه* انواع احمر، اصفر، اسود، ابیض و اخضر یاقوت را ذکر کرده است (دشتکی، ۱۳۸۵: ۴/۲۱۰).

رنگ شفتالو از شمایل شاخ کرده یاقوت سرخ و زرد فراخ  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۶: ۲۴۷)

با توجه به این‌که یاقوت تشنگی را می‌نشانند (حکیم‌باشی، ۱۲۸۸: ذیل «ی»)، ذوالفقار در این بیت اشاره کرده که از چشمانم اشک چون لعل فروریخته و لبانم، با این‌که چون عقیق آبدار بود، مانند سفال خشک شده است:

جزعم از یاقوت احمر کان لعل آتشی ست کان عقیق آبدار از تشنگی شد چون سفال  
(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۳۲۳)

یاقوت سرخ در آتش فاسد نمی‌شود و یکی از طرق شناسایی یاقوت سرخ اصیل این بود که آن را در آتش می‌انداختند، در حرارت رنگ یاقوت سفید می‌شد و چون از آتش درمی‌آوردند و سرد می‌شد، به قول بعضی، بهتر از رنگ اصلی درمی‌آمد (زاوش، ۱۳۷۵: ۷۵).  
فخر رازی درباره امتحان یاقوت با آتش آورده:

[...] پنجم آن‌که [یاقوت] بر آتش پایدار بود، و سبب این هردو خاصیت، آن است که هرچه در میان او هوایی بود، چون در آتش نهند، آن هوا به مقدار بزرگ شود و چون هوا در مقدار زاید گردد، آن جسم را شق کند لامحاله و چون شق کرده باشد، آتش در میان او رود و هم بر این طریق آن بقیت را خراب و پاره می‌کند، تا آن وقت که به کلی فاسد شود و یاقوت چون در میان او هیچ هوا نیست، لاجرم از همه سنگین‌تر است و در آتش نسوزد و ... رنگ او در آتش زایل نشود (فخررازی، ۱۳۸۲: ۳۲۰).

فخر رازی به این نکته اشاره دارد که در جوف یاقوت خالص هوا وجود ندارد و از این رو نمی‌ترکد و اگر هوا در جوف آن باشد، شق خواهد برداشت. نظامی نیز با توجه به این مسئله می‌گوید اگر دغل باشی در امتحان آتش نابود خواهی شد، اما اگر از زر و یاقوت باشی، حتی آتش در تو اثر نمی‌کند و به سلامت از آن بیرون می‌آیی:

گر دغلی باش بر آتش حلال      و زر و یاقوتی از آتش منال

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۰: ۱۵۳)

یاقوت خاصیت کهربایی هم دارد. ذوالفقار شروانی با تشبیه لب معشوق به یاقوت، با نوعی موازنه، دل ضعیفش را رباینده آن لب دانسته است:

دل ضعیف چو کاهم لب‌ت ربود و جز او      که گفته است که یاقوت کهربا باشد

(ذوالفقار شروانی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳: ۱۲۸)

## اصطلاحات

یاقوت رمانی نوعی از یاقوت شبیه دانه انار است و در برخی منابع بین بهرمانی و رمانی فرقی ننهاده‌اند و اهل عراق آن را رمانی و اهل خراسان آن را بهرمانی گفته‌اند؛ در *نهایس‌الفنون* رنگ آن مثل رنگ دانه انار دانسته شده است (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۴-۳۳۵).

یکی در عقد پیروزی فزون از دُرّ دریایی      یکی در تاج بهروزی به از یاقوت رمانی

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۹۸)

یاقوت را نیز مانند برخی از دیگر احجار کریمه زاده خورشید دانسته‌اند:

یاقوت هست زاده خورشید نی مگوی      خورشید هست زاده یاقوت احمرت

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۵۶۴)

## استعارات

در ابیات یاقوت استعاره از لب و شراب و خورشید شده است:

### لب

یاقوت او وقت سخن بنموده از آتش سمن      خشمش چو آه گرم من چشم سمندر سوخته  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۸۳)

### می سرخ

مرغ صراحی کنده پر، برداشته یک نیمه سر      وز نیم منقار دگر، یاقوت حمرا ریخته  
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۳۷۷)

### خورشید

دگر روز کاین طاق پیروزه‌رنگ      برآورد یاقوت رخشان ز سنگ  
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۴۵۳)

## نتیجه‌گیری

از ویژگی‌های اصلی سبک آذربایجانی انعکاس اطلاعات علمی در شعر است و ترکیب‌سازی‌های بدیع نیز محمل انتقال این اطلاعات شده است؛ علاوه‌بر آن، تشبیهات و استعارات و کنایات موجود در دیوان‌های شاعران این سبک اطلاعات فراوانی دربر دارند. در این مقاله، با بررسی هریک از این موارد در جواهرشناسی و احجار کریمه و تطبیق آن‌ها با کتب علمی قرن ششم و کتب قدیم دیگر، نکات مختلف، تشبیهات، استعارات، و کنایات به‌همراه شواهد و امثله آورده شده است.

با توجه به توان بالای شاعران این خطه از ایران بزرگ، برخی احجار کریمه محمل خوبی برای مضمون‌سازی آنان بود و همین امر، موجب باروری و غنای بیشتر شعر این خطه و دوره شده است و تصاویر بدیع و ترکیب‌های شاعرانه و ناب در شعر آنان، چون در خوشاب، خوش نشسته و به لعل‌گونی شعر سرزمین آذربایجان افزوده است.

## منابع

افشار، ایرج (۱۳۵۰). «جوهرنامه نظامی، مأخذ تنسوخ‌نامه و عرایس الجواهر»، یغما، س ۲۴، ش ۱.

- تفلیسی، حبیب (۱۳۸۵). «بیان‌الصناعات»، با تصحیح و مقدمه ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، ج ۵. *جواهرنامه* (۱۳۸۵). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، در فرهنگ ایران زمین، ج ۱۲. جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات (۱۳۸۳). *جواهرنامه نظامی*، به تصحیح ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
- حکیم‌باشی، میرزا سیدرضا (۱۲۸۸). *بحرالجوهر*، تهران: بی‌نا.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۸). *دیوان خاقانی*، با مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- دشتکی، محمد بن منصور (۱۳۸۵). «*جواهرنامه*»، به کوشش منوچهر ستوده، فرهنگ ایران زمین، ج ۴. دنیسری، محمد ابن ایوب (۱۳۵۰). *نوادرات‌التبادر لتحفه البهادر*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ذکاء، یحیی (۱۳۵۶). *گوهرها*، تهران: مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- ذوالفقار شروانی، حسین ابن علی (۱۳۶۲-۱۳۶۳). «دیوان ذوالفقار شروانی»، به تصحیح جعفر مقدس، پایان‌نامه دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- زاوش، مهدی (۱۳۷۵). *کانی‌شناسی در ایران قدیم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سجادی، سیدصادق (۱۳۸۵). *تاریخ برمکیان*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شمس‌الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۷۹). *نمایش‌الفنون فی عرایس‌العیون*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- فخر رازی، فخرالدین (۱۳۸۲). *جامع‌العلوم سنینی*، تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فلکی شروانی، نجم‌الدین محمد (۱۳۴۵). *دیوان فلکی شروانی*، به اهتمام و تصحیح و تحشیه [محمد] طاهری شهاب، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۵). *عرایس‌الجواهر و نغایس‌الاطایب*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸). *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، تصحیح و تعلیق محمدآبادی [باویل]، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۵). *تحلیل هفت‌پیکر نظامی*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- نصیرالدین طوسی (۱۳۴۸). *تنسوخ‌نامه ایلخانی*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۸). *اقبال‌نامه*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳). *لیلی و مجنون*، تصحیح و تعلیقات از بهروز ثروتیان، تهران: توس.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۷۴). *لیلی و مجنون*، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶). *هفت‌پیکر*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

ابوالقاسم رادفر و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی ۵۳

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸). خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰). مخزن‌الاسرار، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

Archive of SID